

قصیده معروف فرزّدق در مدح امام سجّاد علیه السلام

این مقاله منتخبی است از فرمایشات مرحوم حضرت علامه طهرانی در مجلد پانزدهم کتاب امام شناسی و در ارتباط با قصیده معروف فرزددق در مدح امام سجاد علیه السلام

داستان سرودن فرزددق قصیده خود را درباره امام سجاد علیه السلام

علامه مجلسی - رضوان الله تعالی علیه - در «بحار الانوار» از «مناقب» ابن شهر آشوب حکایت می کند که وی از «حلیه» و «أغانی» و غیرهما^۱ روایت نموده است که: هشام بن عبدالملک، حج نمود و از کثرت و ازدحام جمعیت قدرت بر استلام حجرالاسود پیدا نکرد. در این حال برای وی منبری نصب کردند، بر روی آن جلوس نمود و اهل شام گرداگرد او را گرفتند، در این میانه علی بن الحسین علیهما السلام برای طواف کردن وارد مطاف شد و بر بدن او اِزاری بود و ردائی. از جهت سیما و صورت زیباترین چهره را داشت، و از جهت بوی خوش، بهترین و دل انگیزترین بوها از وی متصاعد بود، در پیشانیش از اثر سجده حضرت معبود همچون زانوی بز پینگی برآمده بود. شروع کرد به طواف نمودن. چون به موضع حجرالاسود رسید، از هیبت و ابهت او، مردم خود به خود کنار رفته و راه دادند تا استلام حجر کرد. یک مرد شامی از هشام پرسید: مَنْ هَذَا یا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟! «این مرد کیست ای امیر مومنان؟!» هشام گفت: لَأَعْرِفُهُ «نمی شناسمش»، برای آنکه اهل شام به حضرت رغبت نکنند. فرزددق (که

^۱ معلق و محقق این مجلد از طبع حروفی: سید محمد مهدی خرسان در ج ۴۶ ص ۱۲۴ گوید: ایشان از متقدمین و متأخرین، جمع کثیری می باشند و از اعلام متقدمین ما: شیخ مفید در «اختصاص» ص ۱۹۱ و اربلی در «کشف الغمّة» ج ۲ ص ۲۶۷ و راوندی در «خراج و جرایح» ص ۱۹۵ و سید مرتضی در «امالی» ج ۱ ص ۶۷ - ص ۶۹ و شیخ حسین بن عبدالوهاب معاصر مرتضی و رضی و مشارک آنها در بعضی از مشایخ در «عیون المعجزات» ص ۶۳ طبع نجف. و از سائر اعلام مسلمین اینک طائفه ای از آنها را می آوریم: أبوالفرج ابن جوزی در «صفة الصّوة» ج ۲، ص ۵۴ و سبکی در «طبقات الشافعیة» ج ۱ ص ۱۵۳ و ابن عماد حنبلی در «شذرات الذهب» ج ۱، ص ۱۴۲ و یافعی در «مرآة الجنان» ج ۱ ص ۲۳۹ و ابن عساکر در «تاریخ» در ترجمه امام زین العابدین علیه السلام، و ابن خلکان در «وفیات الاعیان» در ترجمه فرزددق و ابن طلحة شافعی در «مطالب السئول» ص ۷۹ طبع ایران و ابن صباغ مالکی در «الفصول المهمّة» ص ۱۹۳ طبع نجف و سبط ابن جوزی در «تذكرة خواص الأمة» ص ۱۸۵ طبع ایران و دمیری در «حیة الحیوان» ماده «الاسد» و سیوطی در «شرح شواهد مغنی» ص ۲۴۹ طبع مصر سنه ۱۳۲۲ و گنجی شافعی در «کفایة الطالب» ص ۳۰۳ طبع نجف، و خطیب تبریزی در شرح دیوان «حماسه» ج ۲ ص ۲۸ و عینی در «شرح شواهد کبری» در حاشیه «خزانة الادب» بغدادی ج ۲ ص ۵۱۳ و قیروانی در «زهر الآداب» ج ۱ ص ۶۵ و ابن نباته مصری در شرح رساله ابن زیدون در حاشیه «غیث مسجم» صفدی ج ۲ ص ۱۶۳ و ابن کثیر شامی در «البدایة والنهایة» ج ۹ ص ۱۰۸ و گوید: و از جمله طرق ذکر این قصیده صولی و جریری و چند تن دیگر می باشند و ابن حجر در «الصّواعق المحرقة» ص ۱۹۸ طبع مصر سنه ۱۳۷۵ و شبلنجی در «نور الابصار» ص ۱۲۹ و صاوی در «دیوان فرزددق» ج ۲ ص ۸۴۸ و دیگران و دیگران.

از شعرا و مداحان بنی‌امیه بود) و حاضر بود گفت: لَكُنِّي أَنَا أَعْرِفُهُ. «ولیکن من، آری من او را می‌شناسم.» مرد شامی گفت: ای ابوفراس! کیست او؟!

فرزدق شروع کرد بالبداهة قصیده‌ای سرودن که بعضی از آن را «أغانی» و بعضی را «حلیه» و بعضی را «حماسه» ذکر کرده است، و تمامی قصیده از این قرار است:

قصیده فرزدق درباره امام سجاد علیه‌السلام

يا سائلي: أين حلَّ الجُودُ وَ الكَرَمُ *** عِنْدِي بَيانٌ إِذا طَلَّابُهُ قَدِمُوا
هَذَا الَّذِي تَعْرِفُ البَطْحَاءَ وَ طَأْتَهُ *** وَ البَيْتُ يَعْرِفُهُ وَ الحِلُّ وَ الحَرَمُ
هَذَا ابنُ خَيْرِ عِبَادِ اللهِ كَلِّهِمْ *** هَذَا التَّقِيُّ النَّقِيُّ الطَّاهِرُ العَلَمُ
هَذَا الَّذِي أَحْمَدُ المُخْتَارُ وَالِدُهُ *** صَلَّى عَلَيْهِ إلهي ما جَرَى القَلَمُ
لَوْ يَعْلَمُ الرُّكْنُ مَنْ قَدْ جَاءَ يَلِثُمُهُ *** حَرَّ يَلِثُمُ مِنْهُ ما وَطَى القَدَمُ
هَذَا عَلِيُّ رَسولُ اللهِ وَالِدُهُ *** أُمَسَّتْ بِنورِ هُداهُ تَهْتَدِي الامَمُ
هَذَا الَّذِي عَمَّهُ الطَّيَّارُ جَعْفَرٌ *** وَ المَقْتُولُ حَمزَةٌ لَيْثٌ حُبُهُ فَسَمُ
هَذَا ابنُ سَيِّدَةِ النِّسْوَانِ فَاطِمَةَ *** وَ ابنُ الوَصِيِّ الَّذِي فِي سَيْفِهِ نَقَمُ
إِذا رَأَتْهُ قُرَيْشٌ قالَ قائلُها *** إلی مكارِمِ هَذَا يَتَهَيُّ الكَرَمُ
يَكادُ يَمسِكُهُ عِرْفانَ راحَتِهِ *** رُكْنُ الحُطِيمِ إِذا ما جَاءَ يَسْتَلِمُ
وَ لَيْسَ قَوْلُكَ: مَنْ هَذَا؟ بِضائِرِهِ *** العُرْبُ تَعْرِفُ مَنْ أَنْكَرَتْ وَ العَجَمُ
يَنْمى إِلى ذُرْوَةِ العِزِّ الَّتِي قَصُرَتْ *** عَن نَيْلِها عَرَبُ الإِسلامِ وَ العَجَمُ
يَغْضى حَياءً وَ يَغْضى مِنْ مَهابَتِهِ *** فَمَا يَكَلِّمُ إِلا حِينَ يَبْتَسِمُ
يَنْجَبُ نُورُ الدَّجى عَن نُورِ عُرَّتِهِ *** كَالشَّمْسِ يَنْجَبُ عَن إِشراقِها الظُّلْمُ
بِكِفِّهِ خَيْرانٌ رِيحُهُ عَيْقٌ *** مِنْ كَفِّ أَرْوَغِ فِي عِرْنِينِهِ شَمَمُ
ما قالَ: لا، قَطُّ إِلا فِي تَشْهُدِهِ *** لَوْ لا التَّشْهُدُ كانَتْ لاؤُهُ نَعَمُ¹
مُشْتَقَّةٌ مِنْ رَسولِ اللهِ بَعَثَهُ *** طابَتْ عَناصِرُهُ وَ الحِمْيُ وَ الشَّيْمُ

¹ در عبارت كانت لاؤه نعم قلب واقع است و اصل آن كانت لاؤه نعم بوده است که به جهت ضرورت نعم تلفظ می‌شود.

حَمَّالٍ أَثْقَالٍ أَقْوَامٍ إِذَا فُدِحُوا *** حُلُوِّ الشَّمَائِلِ تَحْلُو عِنْدَهُ نَعَمُ
 إِنْ قَالَ قَالَ بِمَا يَهْوَى جَمِيعُهُمْ *** وَإِنْ تَكَلَّمَ يَوْمًا زَانَهُ الْكَلِمُ
 هَذَا ابْنُ فَاطِمَةَ إِنْ كُنْتَ جَاهِلَهُ *** بِجَدِّهِ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ قَدْ خُتِمُوا
 اللَّهُ فَضَّلَهُ قَدَمًا وَشَرَّفَهُ *** جَرَى بِذَلِكَ لَهُ فِي لَوْحِهِ الْقَلَمُ
 مَنْ جَدُّهُ دَانَ فَضْلُ الْأَنْبِيَاءِ لَهُ *** وَفَضْلُ أُمَّتِهِ دَانَتْ لَهَا الْأُمَّمُ
 عَمَّ الْبَرِيَّةَ بِالْإِحْسَانِ وَانْقَشَعَتْ *** عَنْهَا الْعِمَايَةُ وَالْإِمْلَاقُ وَالظُّلْمُ
 كَلَّتْ يَدَيْهِ غِيَاثٌ عَمَّ نَفْعُهُمَا *** يَسْتَوْكِفَانِ وَلَا يَعْرُوهُمَا عَدَمُ
 سَهْلُ الْخَلِيقَةِ لَا تُخْشَى بَوَادِرُهُ *** يَزِينُهُ خَصْلَتَانِ: الْحِلْمُ وَالْكَرَمُ
 لَا يُجْلِفُ الْوَعْدَ مِيمُونًا نَقِيبَتُهُ *** رَحْبُ الْفِنَاءِ أَرِيْبٌ حِينَ يَعْتَرَمُ
 مِنْ مَعَشِرٍ حَبِيْبٍ دِينٌ وَبُغْضُهُمْ *** كَفْرٌ وَفُرْهُمُ مَنْجَى وَمُعْتَصَمُ
 يَسْتَدْفَعُ السُّوْءَ وَالْبَلْوَى بِحُبِّهِمْ *** وَيَسْتَرَادِبُهُ الْإِحْسَانُ وَالنَّعْمُ
 مُقَدَّمٌ بَعْدَ ذِكْرِ اللَّهِ ذَكَرَهُمْ *** فِي كُلِّ فَرَضٍ وَمُخْتَوِّمٌ بِهِ الْكَلِمُ
 إِنْ عَدَّ أَهْلُ التَّقَى كَانُوا أَئِمَّتَهُمْ *** أَوْ قِيلَ: مَنْ خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ قِيلَ: هُمْ
 لَا يَسْتَطِيعُ جَوَادُ بَعْدَ غَايَتِهِمْ *** وَلَا يَدَانِيهِمْ قَوْمٌ وَإِنْ كَرُمُوا
 هُمْ الْغِيُوْثُ إِذَا مَا أَزْمَةٌ أَزَمَتْ *** وَالْأَسْدُ اسْدُ الشَّرَى وَالْبَاسُ مُحْتَدِمُ
 يَأْبَى لَهُمْ أَنْ يَجَلَّ الدَّمُّ سَاحَتَهُمْ *** خَيْمٌ كَرِيْمٌ وَأَيْدٍ بِاللَّدَى هُضْمُ
 لَا يَقْبِضُ الْعُسْرُ بَسْطًا مِنْ أَكْفِهِمْ *** سِيَانِ ذَلِكَ إِنْ أَثَرُوا وَإِنْ عَدِمُوا
 أَى الْقَبَائِلِ لَيْسَتْ فِي رِقَابِهِمْ *** لِأَوْلِيَّةِ هَذَا أَوْ لَهُ نَعَمُ
 مَنْ يَعْرِفِ اللَّهَ يَعْرِفِ أَوْلِيَّةَ ذَا *** فَالِدَيْنِ مِنْ بَيْتِ هَذَا نَالَهُ الْأُمَّمُ
 بِيُوْتِهِمْ مِنْ قُرَيْشٍ يَسْتَصَاءُ بِهَا *** فِي النَّائِبَاتِ وَعِنْدَ الْحُكْمِ إِنْ حَكَمُوا
 فَجَدُّهُ مِنْ قُرَيْشٍ فِي أَرْوَمَتِهَا *** مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ بَعْدَهُ عِلْمُ
 بَدْرٌ لَهُ شَاهِدٌ وَالشُّعْبُ مِنْ أَحَدٍ *** وَالْحَنْدَقَانِ وَ يَوْمَ الْفَتْحِ قَدْ عَلِمُوا
 وَ خَيْرٌ وَ حَنِينٌ يَشْهَدَانِ لَهُ *** وَ فِي قُرَيْضَةَ يَوْمَ صَيْلَمٍ قَتَمُ

مَوَاطِنٌ قَدْ عَلَتْ فِي كُلِّ نَائِبَةٍ *** عَلَى الصَّحَابَةِ لَمْ أَكْتُمْ كَمَا كَتُمُوا

ترجمه قصیده فرزдық

- ۱- «ای کنجکاو پرسنده از من که جود و کرم در کدام آستان بار خود را فرود آورده است، در نزد من است بیان این رمز اگر خواستاران آن به سوی من روی آورده و گردآیند!
- ۲- این مردی که تو او را نمی‌شناسی، شخصیتی است که سرزمین بَطْحَاء (مسیل و رَمْل زار اطراف مکه تا سرزمین مِنی) جای یکایک گامها و قدمهای او را می‌شناسد، و بیت الله الحرام او را می‌شناسد. و حِلّ و حرم (تمام نقاط خارج از حرم مکه و داخل آن) همگی او را می‌شناسند.
- ۳- این است پسر بهترین خلایق و تمامی بندگان خدا! این است مرد معتصم به تقوای الهی، و در مصونیت در آمده حفظ خداوندی، و مرد وارسته و پیراسته از هر زنگار عیب و نقص و کدورت، و آن مرد پاک و پاکیزه و طاهر، و قلّه مرتفع کوه فضیلت و شرافت!
- ۴- این است آن کس که احمد مختار برگزیده عالمیان پدر اوست، آن که خدای من، تا هنگامی که قلم کتابت بر روی لوح آفرینش به حرکت درآید، مدام و پیوسته بر او درود و تحیت و صلوات می‌فرستد.
- ۵- اگر رکن کعبه (که در آن حجرالاسود واقع است) بدانند چه کسی برای بوسیدنش آمده است، تحقیقاً از روی تواضع بر زمین می‌افتد، تا جای پای وی را که بر زمین قدم نهاده است، بوسه زند.
- ۶- این علی است، آن که رسول خدا پدر اوست که تمامی امت‌های جهان به نور هدایت وی راه یافته‌اند.
- ۷- این است آن که عموی او جعفر طیار، و حمزه مقتول (سیدالشهداء) است؛ حمزه شیر بیشه شجاعت و هژبر اژدر افکنی است که محبت و مودّت با او چون شیر و شکر با جان مومنین آمیخته، و سوگند غیر قابل نقض و شکست با ارواح و نفوسشان برقرار نموده است.
- ۸- این است پسر بزرگ بانوان جهان: فاطمه و پسر وصی رسول خدا که آتش خشم و غضب انتقام خداوندی از برق شمشیر او می‌درخشید.
- ۹- چون قبیله قریش به او بنگرد، گوینده آن بدون اختیار از زبانش این سخن می‌تراود که: مکرم و مجّد و کرم و جود و احسان در قبیله قریش به این سرور ارجمند منتهی می‌گردد، و همه باید کاروان نیاز خود را در این آستانه پر رحمت و سنگین بار فرود آورند، و از کرم او متمتع گردند!
- ۱۰- به جهت شناخت دست پر عطا و کرم او نزدیک است که رکن حطیم در وقتی که او می‌آید

تا بدان دست بیساید و استلام نماید، خود او را برای أخذ نیازها و بهره وری و انتفاع خود، نزد خود نگه دارد.

۱۱- و این گفتارت که گفتی: کیست او؟ و تجاهل نمودی، ضرری به وی نمی‌رساند چرا که تمام عرب و تمام عجم می‌شناسند این مردی را که تو او را ناشناس دانستی!

۱۲- او منسوب است به أعلا نقطة قُله عزّت و شرافتی که از نیل بدان جمیع عالم اسلام از عرب آن، و از عجم آن کوتاه و قاصر آمده‌اند.

۱۳- او از فرط حیا و آزر چشم فرو می‌نهد، و از فرط مهّابت و ابّهت او چشمها در برابر او فرو نهاده می‌گردند و بنابراین کسی با وی سخن نمی‌گوید مگر هنگامی که تبسم ملیح بر سیمایش هویدا می‌شود.

۱۴- چنان از درخشش و لمعان نور پیشانی او پرده‌های تاریکی و ظلمت شکافته می‌شود، همچنانکه از إشراق و طلوع خورشید جهان افروز، پرده‌های مه و تاریکی شکافته می‌گردد.

۱۵- در دست او خیزرانی است که بوی آن، همه جا مشام جان را عطرآگین می‌نماید، از دست مرد شجاع و بافراستی که محاسن او شگفت آور است و بالای استخوان بینی او قدری برآمده و در کمال زیبایی و اعتدال می‌باشد.

۱۶- او هیچگاه در جواب تقاضای خلائق لفظ 'لا' (نه) بر زبان نگذرانید مگر فقط در تشهدش که لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ می‌گفت. و اگر هم أحياناً تشهدی در میان نبود 'لا'ی او نَعَم بود (نه او، آری بود).

۱۷- شاخه وجودی او از اصل و تبار استوار رسول خدا جدا گردیده است. بنابراین عناصر غرائز و اخلاق و سجایا و صفات او، همه حمیده و پاک و طیب است.

۱۸- او بارکش بارهای اقوامی است که از شدت تحمّل آن به زانو درآمده‌اند. و در برخورد با مستمندان شمایل نیکو و سیمائی خوش ارائه می‌دهد و جواب او به نَعَم (آری) دادن به نیازمندان برای وی شیرین است.

۱۹- اگر به سخن درآید، گفتاری را ابراز می‌کند که جمیع ایشان آن را می‌پسندند، و اگر روزی کلامی بگوید آن کلام موجب زینت و محمّدت او محسوب می‌گردد.

۲۰- این پسر فاطمه است اگر در نَسَب او جاهل می‌باشی! و در حَسَب، او کسی است که رسالت نامه پیامبران خدائی آسمانی به جدّ امجدش مختوم گردیده، مهر شده و خاتمه یافته است!

۲۱- از عهد قدیم، خداوند او را فضیلت بخشیده و شرافت داده است، و از ازل، قلم قضا بر لوح

تقدیر وی این گونه جاری شده است.

۲۲- این شخصیتی است که جمیع پیغمبران در مقابل فضل و شرف جدش در مرتبه پائین قرار گرفتند، و جمیع امتها در مقابل فضل و شرف امتش، پست و حقیر به شمار آمدند.

۲۳- تابش شمس فروزان وجود او به احسان و عنایت، همه را فرا گرفته، و بدین جهت از خلاق، ضلالت و گمراهی، فقر و پریشانی، و ظلم و بیدادگری وارد به بیچارگان (یا تاریکیها) زدوده شده و از میان برافتاده است.

۲۴- هر دو دستش همچون بارانهای پرآب و سرشار است که ثمره و نفعش همگان را شامل می‌گردد. این دو دست پیوسته از آب زلال رحمت الهی تقاطر می‌کنند و هیچ گاه دستخوش کمی و کاستی و فقدان واقع نمی‌شوند.

۲۵- خُلق و خویش، نرم و ملایم است به طوری که ابدأً مردم از شدت خشم و جدت غضبش هراس ندارند، و دو خصلت حلم و کرمش زینت بخش صفات علیا و اخلاق حمیده او هستند.

۲۶- خُلف وعده نمی‌کند، و باطن و طبیعتش سرشته با خیر و برکت و یمن و رحمت است. در خانه‌اش برای پذیرائی واردین و وافدین پیوسته گشوده است. وی شخصیتی است عاقل، و در برابر شدائد و مشکلاتی که به وی روی می‌آورد با عقل و درایت چاره‌سازی می‌نماید.

۲۷- او از گروهی می‌باشد که محبت بدانها دین است، و عداوتشان کفر است، و نزدیک شدن به آنها نجات از هلاکت‌ها و اعتصام و پناه از گزندها و مصائب و آفات است.

۲۸- گرفتاری‌ها و فتنه‌ها و گزندها به واسطه محبتشان دفع می‌شود، و همین محبت موجب مزید احسان و نعمت می‌گردد.

۲۹- نام ایشان بعد از نام خدا در هر نماز واجب و فریضه ای واجب است، و در پایان سخن‌ها و خطبه‌ها و کتاب‌ها و قصائد، بردن اسم ایشان ختم‌کننده و پایان‌دهنده گفتار می‌باشد.

۳۰- اگر وقتی اهل تقوی را به شمار آورند آنان امامان و پیشوایان می‌باشند، و اگر از بهترین مردم روی زمین سخن به میان آورند باز هم آنان امامان و نامبرده شدگان هستند.

۳۱- هیچ‌اسب یکه‌تاز تندرو میدان فضیلت و مجد و علورتبت را توان آن نمی‌باشد که به آخرین مرحله سیر آنها خود را برساند، و هیچ قومی نمی‌تواند خود را بدانها نزدیک کند، و یا لأقل همسایه و همجوارشان گردند، گرچه آن قوم، قومی بزرگوار و صاحب مجد و کرامت باشند.

۳۲- اگر قحط سالی روی آورد و سختی و تنگی دامنگیر مردم گردد، این خاندانند که باران‌های

رحمت برای خلائق می‌باشند، و اگر شدت و بأس و کارزاری پیش آید، باز هم ایشانند که یگانه شیران
هزبران دفاع از نوامیس مردم و حفظ بیضهٔ اسلام و مسلمین می‌باشند.

۳۳- خوی کریمانه از طرفی و دستهای پر عطا و بخشش از طرف دیگر نمی‌گذارند تا مذمت و
عیب در ساحت منزلشان بار فرو ریزد.

۳۴- عُسْر و ضیق معیشت و تنگدستی ایشان نمی‌تواند آن دستهای باز و بخشنده را فروبندد،
بنابراین عطایشان پیوسته جاری و ساری است چه دارا باشند و یا نادر.

۳۵- کدام قبیله از قبایل است که در گردنشان یا از جدّ او و تبار او که اوّلین آنهاست، و یا از خود
او نعمتی و ممتی نبوده باشد؟

۳۶- هر کس خدا را بشناسد، نیاکان و جدّ او را حتماً می‌شناسد. زیرا به امت‌های جهان، دین
خدا از بیت این مرد رسیده است.

۳۷- در جمیع مشکلات و سختی‌ها و واردات گزنده و مشاجرات، تنها و تنها خانه‌های ایشان
در قریش است که مردم از آن استضاء می‌نمایند، و در پرتو آنوار آن فصل خصومت نموده و حکم را
در میزان عدل و داد استوار می‌دارند.

۳۸- و این به سبب آن می‌باشد که: در ریشهٔ اصلی وی جدّ او از قریش، و پس از او علی بن
أبی طالب شاخص است.

۳۹- شاهد و گواه او سرزمین بدر است، و تنگهٔ کوه احد، و غزوهٔ احزاب که دو حفرهٔ خندق
بدان گواهی دهند و همچنین روز فتح مکه که آثار رشادت و عظمت او بر دوست و دشمن معلوم و
مشهود می‌باشد.

۴۰- و دو غزوهٔ خیبر و غزوهٔ حنین دو شاهد صادق برای اویند، و ایضاً در بنی قریظه در کنار
قلعه‌های ضخیم و مرتفع یهود در آن روز وحشت زار و تاریک و دشواری که او یگانه فاتح و گشاینده
آنها بوده است.

۴۱- این مواضع، صحنه‌های پرهیجان و وحشت‌انگیزی بوده است که صحابه از
گشودن و چارهٔ تدبیر فتح آن فروماندند، و این واقعیتی است که من آن را کتمان نمی‌نمایم، همچنانکه
آنان آن را کتمان داشتند.»

مقابلهٔ فرزددق با بنی‌امیه

هشام از شنیدن این قصیده خشمگین شد، و جائزةٔ فرزددق را قطع نمود و گفت: أَلَا قُلْتَ فِينَا

مِثْلَهَا؟! «تو چرا درباره ما مثل این قصیده، قصیده‌ای نسروده‌ای؟!»

فرزدق گفت: هَاتِ جَدًّا كَجَدِّهِ، وَ أَبَا كَأَبِيهِ، وَ أُمَّا كَأُمِّهِ حَتَّى أَقُولَ فَيْكُمْ مِثْلَهَا!

«جدی مانند جد او بیاور، و پدری مانند پدرش، و مادری مانند مادرش تا من درباره شما مثل آن

را بسرایم!»

فرزدق را در عُسْفَانَ میان مکه و مدینه محبوس نمودند. خبر این قضیه به حضرت امام علی بن

الحسین علیهما السلام رسید. حضرت برای وی دوازده هزار درهم فرستاد و گفت: اَعْذِرْنَا يَا أَبَا فِرَاسٍ،

فَلَوْ كَانَ عِنْدَنَا أَكْثَرُ مِنْ هَذَا لَوَصَلْنَاكَ بِهِ!

«ای ابوفراس عذر ما را بپذیر! اگر در نزد ما بیشتر از این بود، حتماً آن را برای تو می فرستادیم!»

فرزدق آن را رد کرد و گفت: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! مَا قُلْتُ الَّذِي قُلْتَ إِلَّا غَضَبًا لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ! وَ مَا

كُنْتُ لِارْزَأَ عَلَيْهِ شَيْئًا!

«ای پسر رسول خدا! آنچه را که من سروده ام علتی نداشت مگر آنکه درباره خدا و رسول او

خشمگین شدم، و من آن را به امید چشمداشت خیری و صیله‌ای نسروده ام!»

حضرت آن را مجدداً برای وی فرستادند و پیام کردند: بِحَقِّي عَلَيْكَ لَمَّا قَبَلْتَهَا فَقَدْ رَأَى اللَّهُ

مَكَانَكَ وَ عَلِمَ نَيْتَكَ!

«به حق من بر تو، سوگندت می دهم که: آن را بپذیر! خداوند از منزلت تو خبر دارد و از نیت تو

مطلع می باشد.»

فرزدق آن را قبول کرد و شروع کرد تا هشام را در وقتی که خود محبوس بود، هجو کردن، و از

جمله هجویات او این ابیات می باشد:

*** أَيَجْسُنِي بَيْنَ الْمَدِينَةِ وَالَّتِي *** إِلَيْهَا قُلُوبُ النَّاسِ يَهْوِي مُنْبِيهَا

*** يَقْلَبُ رَأْسًا لَمْ يَكُنْ رَأْسَ سَيْدٍ *** وَ عَيْنًا لَهُ حَوْلَاءَ بَادٍ عُيُوبَهَا

۱. آیا او مرا زندانی می کند ما بین مدینه و مکه‌ای که به سوی آن دلهای مردم به جهت انابه و

رجوع به خدا میل می کند؟

۲. او سری تکان می دهد که سر بزرگمرد و سالار نیست، و چشمان لوچی دارد که عیبهایش

آشکارا و نمایان است

چون خبر این ابیات هجویه را به هشام دادند او را آزاد نمود. و در روایت ابوبکر علاف وارد است که هشام او را به بصره تبعید کرد.

و کشتی با سند خود از عبید الله بن محمد بن عائشه، از پدرش، مثل این روایت را بیان می کند.

قدردانی امام سجاد علیه السلام از فرزدق

و ایضاً از «اختصاص» با سند متصل دگری از فرعان که از راویان فرزدق می باشد روایت می کند

که او گفت: من سالی با عبدالملک بن مروان حج نمودم چون نظرش به علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب: افتاد، خواست تا او را در انظار کاهش دهد و گفت: مَنْ هُوَ؟! «این مرد کیست» فرزدق گفت: من بالبدیهة قصیده معروفه خود را گفتم: هَذَا ابْنُ خَيْرِ عِبَادِ اللَّهِ كُلِّهِمْ هَذَا النَّقِيُّ النَّقِيُّ الطَّاهِرُ الْعَلَمُ.

تا آنکه به پایان رسانید، و عبدالملک عادتش بر این بود که در هر سال به وی یک هزار دینار طلا می داد. وی را در آن سال از عطای خود محروم نمود. فرزدق شکوه به محضر امام علی بن الحسین علیه السلام برد، و از وی تقاضا نمود تا او با عبدالملک در بازگشت صله وی سخن گوید.

حضرت فرمود: أَنَا أَصْلُكَ مِنْ مَالِي بِمِثْلِ الَّذِي كَانَ يَصِلُكَ بِهِ عَبْدُ الْمَلِكِ وَصَنِّ عَنِّي كَلَامِهِ. «من از مال خودم به مقداری که او به تو صله می داد، صله می دهم، و حضرت از تکلم با عبدالملک با نفس شامخ خود ایا کردند.»

فرزدق گفت: وَاللَّهِ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ! لَأَرْزَأُكَ شَيْئاً، وَثَوَابُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي الْأَجَلِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ ثَوَابِ الدُّنْيَا فِي الْعَاجِلِ!

«قسم به خداوند ای پسر رسول خدا! من به تو ابداً چشم داشتی به هیچ وجه نداشتم، و ثواب خدای عزوجل در آخرت محبوب تر می باشد از ثواب و پاداش در این دنیای زودگذر!»

ماجرای فرزدق به معاویه بن عبدالله بن جعفر طیار رسید، و وی یکی از سخاوتمندان مشهور بنی هاشم بود، به جهت فضیلت عنصر و نسبش، و یکی از ادباء و ظرفای بنی هاشم بود. او به فرزدق گفت: ای ابوفراس! چقدر حدس می زنی از بقیه عمرت بوده باشد؟! فرزدق گفت: به مقدار بیست سال.

ابن عبدالله به او گفت: فَهَذِهِ عِشْرُونَ أَلْفَ دِينَارٍ أُعْطَيْتُكَهَا مِنْ مَالِي وَاعْفُ أَبَا مُحَمَّدٍ! أَعَزَّةَ اللَّهِ عَنِ الْمَسْأَلَةِ فِي أَمْرِكَ!

«بیا اینک این بیست هزار دینار می باشد که من آن را به تو عطا می نمایم از مال خودم، و ابو محمد (امام سجاد) را معذور بدار از آنکه درباره امر تو وساطت کند. خداوند وی را عزیز، و غیر منفعل، و

غیر پذیرای مذلت درباره سوال صیله جائزه ات (از لئیمان بنی امیه) قرار داده است!»
فرزدق گفت: لَقَدْ لَقِيتُ أَبَا مُحَمَّدٍ بَدَلَ لِي مَالَهُ فَأَعْلَمْتُهُ أَنِّي أَخَرْتُ ثَوَابَ ذَلِكَ لِإِجْرِ الْآخِرَةِ.
«من ابو محمد (امام سجّاد) را ملاقات کرده‌ام، و از مال خود به من بذل فرموده است و من او را
آگاه نمودم که: من پاداش این عمل را واپس داشتم تا به اجر آخرت برسم!»^۱

^۱ . امام شناسی ج ۱۵ ص ۳۴۵